



۲۰۱۷/۰۳/۱۹




م. اسحاق نگارگر

قضاوت عوام یا مساوی بودن قیمت قند و قروت

در مورد قتل وحشیانه و شهادت فرخنده

این یادداشتی است که من دو سال پیش در ۲۰ مارچ ۲۰۱۵ هنگامی که دختری را به نام فرخنده بسیار وحشیانه کشتند و نعشش را نیز طعمه آتش کردند نوشته بودم و در آن مردم را از شر قضاوت عوام بیدار باش داده بودم. بدبختانه آن قضاوت عوام بارها در کشور ما تکرار شد و ضعف دولت نتوانست جلوش را بگیرد. در لجام گسیختگی مستولی بر کشور ما به دولتی نیرومند نیاز داریم که بتواند جلو عوام و قضاوت های عامیانه را بگیرد ولی تا وقتی اعضای دولت در میان خود به دسته های کوچک تقسیم شده باشند و یکی بر ضد دیگر توطئه کنند و یک دسته دسته دیگر را نوکر اجنبی بخواند قضاوت های عوام باز زندگی ها را بر باد خواهد داد و بازخواست خواهد مُرد و پُرسان درک نخواهد داشت. والله اعلم بالصواب نگارگر ۲۰ مارچ ۲۰۱۵ برمنگهم



قضاوت عوام یا مساوی بودن قیمت قند و قروت

دیروز باز در شهر خربوزه عوام به قضاوت نشستند و زنی را محکوم به لت و کوب، شکنجه، اعدام و حریق جسد کردند. گفته می شود که این زن داخل شاه دو شمشیره شده و قرآن کریم را طعمه حریق کرده بود. بدترین قضاوت همان قضاوت است که بر ظاهر یک قضیه صورت می گیرد و به طور مثال یکی فریاد می زند که در اینجا جرمی رخ داده است و دیگران در حالیکه هیچ چیز از قضاوت نمی دانند هیاهو و سر و صدا به راه می اندازند. حضرت رسول مقبول (ص) وقتی برای دعوت مردم به سوی اسلام طایف رفته بود مزه این گونه قضاوت را چشیده بود. فقط یکی داد زده بود که این مرد دیوانه است و غوغا گران عوام نیز به دنبالش افتاده بودند و او را با سنگ می زدند. حضرت مسیح نیز وقتی صحبت از سلطنت الهی می کرد عوام می پنداشتند که او دیوانه است و مسخره اش می کردند. قضاوت امری بسیار مشکل است و این امر مشکل هرگز باز تأکید می کنم هرگز نباید به دست عوام بیفتد زیرا که عوام قضاوت بر ظواهر امر می کنند و انگیزه جرم را به کلی از بین می برند. این روزها در کشوری که نامش افغانستان است از صدر تا ذیل همه فکر می کنند که جهان صد امر مشکل را یک سو نهاده اند و بر ضد اینان توطئه می کنند که اگر توطئه نکنند این افغانستان که هنوز نمی تواند شکم گرسنه مردم خود را سیر کند درفش اسلام را بر کاخ سفید در اهتزاز خواهد آورد.

اینان یا نمی دانند و یا جاهل می کنند که در این کشورها صدها مسجد و هزاران قرآن وجود دارد و اگر اینان بخواهند به این شیوه عامیانه و بازاری بر ضد اسلام مبارزه کنند مساجد را در دیار خود می بندند و هزاران نسخه کلام الله را می سوزانند. آنان چه مجبوریت دارند و از این کار چه نفع می برند که زنی مجذوب الحالت را بفرستند تا زندگی خود را به خطر بیندازد و برود کتاب خدا (ج) را در بدهد.

افغان ها خود به خاطر منفعت های زود گذر پول می دهند و به صدها چاپلوسی و دم لابه گری سلاح می خردند و با آن سلاح همدیگر خود را می کشند و آنگاه همانند کودکان از همه جا بی خبر سر و صدا می کنند که آتش جنگ ها را خارجیان روشن می کنند. خدا (ج) از شیخان و اصحاب شان خواسته است که به نیروی نفس لوامه بر شیطان غلبه کنند ولی اینان دین و ایمان را با پوند و دالر سودا می کنند و برای ابرای نمه می گویند: کار کار همین خارجی های لعنتی است. دُرُست مانند آن مرد اسیر شهوت که زینه مانده بود و با شتر جماع می کرد وقتی عملش تمام شد گفت: "لعنت به کار بد شیطان!" و شیطان بیچاره مظلومانه گفت: "به خدا آنچه تو کردی به عقل من هم نرسیده بود!" حالا کدام خارجی آمده است و به مردی که کتاب خدا (ج) را درس می دهد گفته است که بر این کودک معصوم تجاوز کن!؟"

به هر صورت صحبت بر قضاوت عوام و قتل یک زن است. آن مردانی که بدان خشونت سنگ و چوب برداشته بر سر و تنه آن زن می زدند و فکر می کردند با کشتن او اسلام زنده می شود یک لحظه این فکر در کله های شان برق زد که این زن خواهر، مادر و دختر دیوانه خودشان است که به دلیل بیماری روانی بر عمل خود تصرف عقلی ندارد و در آنچه می کند معذور است؟ و آیا بر خواهر مادر و دختر خود نیز با همین سنگدلی سنگ و چوب می زدند؟ راه فقهی برای حل این مشکل چیست؟

فکر کنید که در یک مدرسه دینی برخی از پاره های قرآن کریم مندرس شده است و دیگر قابل استفاده نیست. معقول ترین کار در چنین مورد همین است که آن پاره های مندرس و غیر قابل استفاده را در یک ظرف پاک بگذارند، آتش بزنند و خاکسترش را در آب روان بریزند یا در زمین پاک مثلاً گوشه مسجد دفن کنند.

پس در این جا نیت ارزش دارد. اگر نیت مبتنی بر گناه و اهانت به کتاب خدا(ج) است قاضی با در نظر گرفتن رابطه مجرم با جامعه و رعایت اصل استحسان در قضاوت او را به جزا محکوم می کند اما اگر مجرم به دلیل جنون، کودکی و یا عدم اراده در سیستم بردگی این کار را کرده است بالای او فیصله معذوریت می کند. عوام که قاضیان تربیت شده نیستند و مانند قاضی از شارع نمایندگی نمی کنند اصلاً حق قضاوت ندارند. شیوه قضاوت عوام همان داستان هم نرخ بودن قند و قروت را به خاطر می آرد.

می گویند عارفی با یکی از دوستان خود به شهری رفت که در آن ارزانی و فراوانی بود و هر دو تصمیم گرفتند که مدتی در شهر بمانند و از نعمت های آن بهره بگیرند. فردای آن روز وقتی در بازار قدم می زدند و قیمت مواد مورد ضرورت را می پرسیدند عارف متوجه شد که در شهر قند و قروت را به یک قیمت می فروشند. به دوست خود گفت: "من در این شهر نمی باشم. آنجا که قند و قروت به یک قیمت باشد مردمش تمییز و قضاوت سالم ندارند."

دوستش سخن او را نپذیرفت و در شهر ماند ولی عارف از شهر رفت. اتفاقاً دزدی به عزم دزدی بر دیوار خانه بالا شد ولی افتاد و پایش شکست. فردا او را نزد قاضی بردند اما او بر صاحب خانه دعوا کرد که اگر دیوار خود را بسیار بلند نمی کرد پای من نمی شکست. صاحب خانه برای اینکه خود را از مجازات قاضی برهاند گفت من به معمار پول داده ام ولی بلند کردن دیوار کار او بوده است. معمار را آوردند و او گفت که شاگرد گل آورده است و من

پخسه زده ام بنا بر این گناه از شاگرد است و شاگرد هم گفت: "گناه از آهنگر است که بیل و سطل هر دو را بسیار کلان ساخته است." آهنگر را آوردند و او که هیچ عذر نداشت ناگزیر قاضی او را گناهکار تشخیص داد. آهنگر که قدی کوتاه داشت سرش تا حلقه دار نمی رسید داستان را دوباره به قاضی بردند و قاضی هم با خشم گفت: "در تمام شهر یک آدم بلند قد نیافتید که او را به دار می زدید؟" دوست عارف را بلند قد یافتند و بردند که به دار بزنند. بیچاره به تلخی گریست که اگر سخن دوستم را می شنیدم سر و کارم بدین جا نمی افتاد. به هر صورت عارف از راه رسید و دوستش را با حيله ای از کشتن نجات داد و هر دو از شهری که در آن تمییز و قضاوت سالم نبود فرار کردند. من دیشب تا سحر نخوابیدم. چهره خون آلود آن زن مرا آزار می داد. به او فکر می کردم که خواهر یکی بود و دختر دیگری و باز زن بود. هنوز از هشتم مارچ چندان دور نشده ایم که با این قضاوت عجولانه زنی را کشتیم و به نعشش هم اهانت کردیم. چه می توان کرد؟ من نمی توانم این گونه بیداد گری ها را زود فراموش کنم. به قول شاعر:

هر که پا کج می گذارد خون دل ما می خوریم

شیشه ناموس عالم در بغل داریم ما

صبح حوصله برخاستن از بستر را نداشتم که ناگهان سر و صدای "انديوالم" بلند شد که "او مرده که مه خو از دست تو دیوانه شدم ساعت یک بجه شده" دیدم او یازده بجه را یک بجه خوانده است برایش گفتم: "برو شکر کو که ده افغانستان نیستی اگه نی صدا می گدم که او مردم ای زن دیوانه شده و نعوذ بالله قرآنه در داده گپ خلاص بود دگه فلک آم تره از شر قضاوت عوام نجات داده نمی تانست!!!"

پیش از این شنیده بودم که شوهران خشمگین گوش، بینی و حتی دستگاه تناسلی زنان خود را نیز بریده بودند و شاید زندانی هم شده باشند. حالا یک راه ساده برای شان این است که قضاوت عوام را تحریک کنند و بگویند: "زنم قرآن کریم را در داده است."

در شهر خربوزه که همان شهر دزد گفتن و بر بستن است. زندگی ها بر باد خواهد رفت و مردان خشمگین زن ستیزش ترسی از مجازات هم نخواهند داشت!

خانم ها حالا کوزه را بگیرید و حوض را پر کنید. زیورک های نازنین و دوست داشتنی تان خرچ دود هیروئین خواهد شد! بلا ده پس زیور! من نگران صحت خود تان استم. آیا مقامی وجود خواهد داشت که دست قضاوت خالی از تمییز عوام را از گریبان زنان کوتاه کند؟

فاعتبروا یا اولی الابصار. ۲۰ مارچ ۲۰۱۵ برمنگهم نگارگر